

بررسی انتقادی در حوزه اندیشه سیاسی

دکتر محمد ساوجی*

چکیده

شیوه بررسی انتقادی در حوزه اندیشه سیاسی، مبتنی بر پنج پایه اصلی است: نخست) «هم‌زمانی» اندیشه سیاسی است که پیوند آن را با زمانه‌اش روشن می‌کند. دوم) «بی‌زمانی» اندیشه سیاسی است که بیانگر طرح «پرسش‌های همیشگی» در زندگانی سیاسی است. سوم) «منطق درونی» اندیشه سیاسی است که استقلال نسبی و برخورداری آن از درونمایه ویژه اندیشمندان را مطرح می‌کند. چهارم) وجهه «عقلی و نظری» اندیشه سیاسی است که آن را بر تعقل و استدلال ابناء می‌کند. و بالاخره پنجم) جنبه «پیوستاری» و تداوم اندیشه سیاسی است که هر اندیشه‌ای را همچون حلقه‌ای به زنجیره طولانی تفکر سیاسی بشری می‌افزاید.

مقاله حاضر در صدد توضیح و تبیین این مبانی برآمده است.

کلیدواژه‌ها

بررسی انتقادی، اندیشه سیاسی، هم‌زمانی، بی‌زمانی، منطق درونی، وجهه عقلی و نظری، جنبه پیوستاری.

* عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

مطالعه و «بررسی انتقادی»^۱ در حوزه «اندیشه سیاسی»^۲، با رعایت اصول و مبانی خاصی انجام می‌گیرد که در اینجا به مهمترین آنها به شرح زیر اشاره می‌شود:

۱. هم‌زمانی^۳ در اندیشه سیاسی

اندیشه‌های سیاسی متأثر از روزگارشان، و بدین معنی، بیانگر «روح زمانه»^۴ی خود هستند. حتی، انتزاعی‌گراترین متفکران سیاسی، از شرایط و اوضاع و احوال روزگار و زمانه خویش به گونه‌های مستقیم و غیرمستقیم تأثیر می‌پذیرند و اندیشه‌های خود را به عنوان پاسخ‌هایی در برابر مسائل و پرسش‌های دوران خود عرضه می‌دارند.

از این رو، فهم مضمون و جهت اصلی اندیشه‌های فیلسوفان، بجز از راه کاوش در شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی محیط آنان، و آگاهی بر ماهیت چالش‌های زمانه‌شان، میسر نخواهد بود. [۱] به سخن آیزنبرین، «فهم اندیشه‌ها مستلزم فهم زندگی‌نامه آنهاست» [۲]، و یا به تعبیر «هگل»، «فلسفه همان زمانه آن است بدان گونه که با اندیشه آدمی دریافته شود.» [۳]

فهم آنچه را که متفکرانی همچون ماکیاولی، هابز، روسو، مارکس و هابرماس نوشته‌اند، نیازمند وقوف بر روح زمانه آنان و آگاهی از معنای حوادث روزگارشان در قالب گفتمان رایج است. البته، این تأکید بدین معنا نیست که اندیشه‌های سیاسی، مانند اسناد و نوشته‌های تاریخی، بازتاب عینی و کلیشه‌ای رخدادها و رویدادهای روزگار خود هستند و به تصویرپردازی محض از آنها بسنده می‌کنند. انعکاس زمانه اندیشمند در دستگاه فکری او، اغلب بدون ربط نزدیک با محیط بیرونی، پیچیده و نتیجه‌گذر از هزار توی صافی‌های گوناگون ارتباط میان ذهن، زبان و عین است. اندیشمند سیاسی، در رنگ‌پذیری از محیط خود، شرایط پیرامونی را در ذهن خود عینیت می‌بخشد و به آن معنا می‌دهد. [۴]

بدین ترتیب، یکی از اصول مهم بررسی انتقادی اندیشه‌های سیاسی، همین روشن‌ساختن و فهم تأثیرات غیرمستقیم و کم‌رنگ محیط بیرونی بر اندیشه‌ها است. [۵] بررسی‌کننده اندیشه‌ها باید از راه تأمل در واژه‌ها، اصطلاحات و عبارات فلسفی و نظری، و تأویل و تفسیر آنها، در پی

1. critical examination

2. political thought

3. synchronization

4. zeitgeist

فهم روح حاکم بر دوران پیدایش آن اندیشه‌ها برآید و از این طریق به درک معانی مستتر در سیاق عبارات اندیشه‌ها پردازد.[۶]

۲. بی‌زمانی^۱ در اندیشه سیاسی

اندیشه‌های سیاسی، در عین حال، در کار بیان مفاهیم و مضامین همیشگی زندگانی سیاسی نیز هستند و در عرصه این کارویژه، به نوعی بی‌زمانی می‌رسند. در این جهت، به‌رغم شرایط متفاوت و متنوع هر عصر و زمانه‌ای، به طرح «پرسش‌های همیشگی» اندیشه سیاسی می‌پردازند و در قبال آنها، به پاسخگویی در مضامین و اشکال تازه‌ای درمی‌آیند.[۷]

برای نمونه، پرسش درباره «حکمت تعهد سیاسی»^۲، به منظور توجیه مشروعیت اطاعت «حکومت‌شوندگان»^۳ از «حکومت‌کنندگان»^۴، همواره، پرسش اساسی اندیشه سیاسی در راستای تعیین منشأ «حاکمیت»^۵ سیاسی در نظام‌های سیاسی گوناگون و در دوره‌های مختلف سیاسی بوده است.[۸]

تعیین شکل حکومت کمال مطلوب، رابطه آزادی و اقتدار، ارتباط فرد و دولت، به همین سان، در زمره پرسش‌های پیوسته اندیشه سیاسی به شمار می‌روند.[۹] به گفته آلفرد نورث وایتهد، «همه فلسفه‌های بعدی، پانویس‌هایی بر افلاطون به شمار می‌آیند».[۱۰]

۳. منطقی درونی^۶ اندیشه سیاسی

در مطالعه انتقادی اندیشه‌های سیاسی، علاوه بر توجه به کارویژه‌های آنها به مثابه نظریه‌های راهنمای عمل سیاسی، به وجهه صرف (محض) نظری آنها نیز می‌باید اعتنا کرد. از این نظر، اندیشه‌های سیاسی، با استفاده از ابزارهای عقلی و استدلالی^۷، درگیر در بیان ایده‌ها^۸ و مفروضات^۹ در چارچوب نظام‌ها و دستگاههای فکری و نظری می‌شوند. در این

1. timeless
3. the ruled
5. sovereignty
7. argument
9. assumptions

2. reason of political commitment
4. the ruler
6. intrinsic logic
8. ideas

وجهه، آنها در فراسوی انعکاس و ترسیم رویدادهای تاریخی، اجتماعی و سیاسی، به داوری^۱ نسبتاً مستقلی برحسب منطق درونی خود دست می‌یازند. در این روند، هر یک از آنها، در بحث درباره ماهیت جامعه سیاسی، روابط متقابل فرد و دولت، موقعیت انسان در نظام هستی و طبیعت و سرشت بشری، به گونه‌های متمایزی از یکدیگر شکل می‌بندند. [۱۱]

افزون بر این، در این ارتباط، اندیشه‌های سیاسی به مضامین «توصیفی»^۲، «انتقادی»^۳ و «آرمانشهری»^۴ دست می‌یابند. بدین سان، در فهم اندیشه‌های سیاسی نمی‌توان آنها را در حصار تنگ رابطه با جامعه و دولت و نحوه ترسیم و انعکاس رویدادهای هم‌عصرشان محصور کرد، بلکه به عنوان یک اندیشه و برخوردار از نوعی منطق درونی نیز در خور بررسی‌اند.

برای مثال، فهم اندیشه‌های سیاسی افلاطون، کانت یا هگل، بجز از راه استنتاج آنها از مراتب نظم یافته در کلیت دستگاه فلسفی آنها میسر نیست.

اندیشه سیاسی در این موارد، بخشی از دستگاه جامع «هستی‌شناسانه»^۵ ای است که از خلال یک نظم کلی فلسفی، به انسان و جامعه و دولت می‌پردازد و ایده سیاسی خود را به عنوان جزئی از آن منظومه فکری منسجم عرضه می‌دارد. [۱۲] چنانکه فهم نظریه سیاسی و اجتماعی هگل را بدون ارتباط آن با کل دستگاه فلسفی او در بیان ضرورت ایده مطلق و تحقق و تعیین نهایی آن در دولت کلی نمی‌توان متصور بود. [۱۳]

۴. جنبه نظری اندیشه سیاسی

اندیشه‌های سیاسی در قلمرو حیات فکری، عقلی و استدلالی شکل می‌گیرند و از این جهت، جنبه «فلسفی» و «نظری»^۶ آنها در برابر جنبه «تجربی» و «آزمایشی»^۷، از قوت بیشتری برخوردار است. تجویز و توجیه و تأیید یا مذمت و محکوم کردن در آنها، بر تبیین و تعلیل، رجحان دارد.

- | | |
|-----------------|----------------|
| 1. judgement | 2. descriptive |
| 3. critical | 4. utopian |
| 5. cosmological | 6. speculative |
| 7. experimental | |

اندیشه سیاسی به دنبال بیان «باید»‌ها و پرهیز از «هست»‌ها است و بیشتر با ابزارهای استدلالی و عقلی، در مقایسه با ابزارهای تجربی و عملی، سروکار دارد. مرز میان «فلسفه»^۳ و «علم»^۴ و «ایده»^۵ و «واقعیت»^۶ از همین نقطه می‌گذرد. [۱۴]

۵. پیوستار^۷ اندیشه سیاسی

اندیشه‌های سیاسی در توالی سیر تاریخی‌شان به صورت حلقه‌های یک پیوستار به هم مرتبط و مکمل یکدیگرند. نظام‌های اندیشه سیاسی در پی سیر تحول‌شان، متعاقب هم، زنجیره‌ای تکمیلی را تشکیل می‌دهند. از این نظر، در روند تکامل اندیشه سیاسی، دستگاه‌های فکری متنوع برحسب نیازمندی‌ها و ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی، یکدیگر را کامل می‌کنند و از طریق تداخل و تقابل به رفع کمبودهای هم می‌پردازند. [۱۵]

به‌طور خلاصه، اندیشه‌های سیاسی در رابطه با کارکردهای یاد شده: همزمانی با زمانه و چالش‌های آن، بی‌زمانی در پاسخگویی به پرسش‌های همیشگی زندگی سیاسی، تبعیت از منطق درونی اندیشه به عنوان اندیشه محض، ماهیت نظری و خواست کمال مطلوب، و ویژگی پیوستاری، اصول شیوه بررسی و مطالعه انتقادی خود را تعیین می‌کنند.

افزون بر اهمیت اعتنا به اصول یاد شده در پژوهش انتقادی در زمینه اندیشه سیاسی، رعایت روش‌های زیر نیز در مطالعه موضوعی اندیشه سیاسی در خور توجه است:

الف. می‌توان به شرح و نقد اندیشه یکی از متفکران سیاسی، همچون افلاطون، اوگوستینوس، ماکیاولی، روسو یا مارکوزه پرداخت. در این روش، کوشش می‌شود تا با بررسی آثار متفکر مورد نظر و مطالعه نوشته‌های دیگران درباره او، تصویری تازه از وی ترسیم و زوایای ناشناخته افکارش آشکار شود. در این روش، با اینکه می‌توان به آگاهی وسیعی درباره یک اندیشمند دست یافت، لیکن نمی‌توان به درک مداوم جریان اندیشه‌ها و ارتباط میان دستگاه‌های

1. ought

2. is

3. philosophy

4. science

5. idea

6. fact

7. continuum

فکری گوناگون پی برد.

ب. می توان مکتب سیاسی خاصی را به عنوان چارچوب دربرگیرنده آراء چندین متفکر متعلق به آن مکتب، مورد مطالعه قرار داد. در این صورت، بجای بتهام و میل یا هگل و برادلی یا پرودون و باکونین، به ترتیب مکتب های «اصالت فایده»^۱، «ایدآلیسم» و «آنارشسیم» مورد پژوهش قرار می گیرند. از این طریق، می توان با مقایسه نظرات همفکران منتسب به یک مکتب فکری، به اصول و مفاهیم اساسی آن مکتب پی برد و گرایش ها و تأکیدات اصلی آن مکتب را با وضوح بیشتری دریافت کرد. امتیاز این روش به نسبت روش قبلی در توجه آن به نظام های فکری منفرد بجای متفکران منفرد است.

پ. همچنین، می توان به روشی دیگر، مفهوم^۲ یا مضمونی^۳ محوری را به عنوان نقطه جمع اندیشه ها و جریان های فکری سیاسی متنوع تعیین کرد و پیرامون آن به مقایسه و بررسی پرداخت. در این روش، اندیشه ها در مرکز موضوعی خاص به هم مرتبط و وجوه اشتراک و افتراق آنها در این ارتباط، سنجیده و مشخص می شوند. این شیوه، امکان شناخت نسبتاً جامع، پیوسته و ژرف درباره اندیشه های مورد مقایسه را فراهم می آورد. برای مثال، می توان مفهوم «حکمت تعهد سیاسی» یا «مشروعیت سیاسی» را به عنوان مضمونی مرکزی در نظر گرفت و با آن «مفهوم سازی»^۴ کرد و سپس با ربط اندیشه های سیاسی درباره آرمانشهر افلاطون، شهر خدای اوگوستین، قرارداد اجتماعی لاک، فلسفه حق هگل یا جامعه بی طبقه مارکس به مفهوم و مضمون انتخابی، به مقایسه و سنجش ماهیت آنها دست یازید. [۱۶]

استفاده از هر یک از روش های فوق، و یا همزمان هر سه با هم، به منظور پژوهش انتقادی در حوزه اندیشه سیاسی، در جای خود می تواند مفید واقع شود و کاربرد هر یک از آنها نباید به معنای انکار اهمیت دیگری تلقی شود.

1. utilitarianism

2. concept

3. theme

4. conceptualization

یادداشت‌ها

۱. کارل مانهایم، ایدئولوژی و اوتوپیا، ترجمه فریبرز مجیدی، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷)، صص ۲۸-۲۳؛ ۱۵۴؛ ۱۸۴.
۲. آیزایا برلین، متفکران روس، ترجمه نجف دریابندری، (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱)، صص ۱۶-۵.
۳. و. ت. ستیس، فلسفه هگل، ترجمه حمید عنایت، ج ۱، (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۲)، ص هشت.
۴. هربرت مارکوزه، خرد و انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران: نشر نقره، ۱۳۶۷)، ص ۲۹۴.
۵. جواد طباطبایی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷)، صص ۱۴-۱۲.
۶. درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، همانجا.
۷. توماس اسپریگنز، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، (تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۰)، ص ۳۰.
۸. آنتونی کوئینتن، فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی، (تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱)، صص ۴۲-۲۶.
9. Leo Strauss, *What is Political Philosophy?*, (N. Y. Free Press, 1959), p. 12.
10. John Plamenatz, *Man and Society*, Vol. 1., (London: Longman, 1963), p. XVII.
۱۱. توماس اسپریگنز، همان کتاب، صص ۳۳-۳۷.
۱۲. جان پلامناتز، شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل، ترجمه حسین بشیریه، (تهران: نشر نی، ۱۳۶۷)، صص ۳۶-۳۱.
۱۳. اندرو وینسنت، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۱)، صص ۱۹۴-۱۸۹.
14. John Plamenatz, *op.cit.*, pp. IX-XXII.
۱۵. توماس اسپریگنز، همان کتاب، صص ۱۷۷-۱۷۴.
16. *op.cit.*, pp. IX-XXII.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی